

کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی میان عربی - فارسی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی کرمانشاه
سال دوم، شماره ۷، پاییز ۱۳۹۱ هـ ش / ۱۴۳۳ هـ ق / ۲۰۱۲ م، صص ۱۹-۴۹

بررسی تطبیقی نقد جامعه‌شناختی زن در رمان علی احمد باکثیر و احمد محمود (سیره شجاع و زمین سوخته)*

سیده اکرم رخشنده‌نیا

استادیار زبان و ادبیات عربی، دانشگاه گیلان

سید اسماعیل حسینی اجداد

استادیار زبان و ادبیات عربی، دانشگاه گیلان

سهیلا گیاه‌بان

کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی، دانشگاه گیلان

چکیده

نقش و حضور زنان در جامعه بشری از ابتدای تاریخ تا کنون، امری ملموس و غیر قابل انکار بوده و آنان در جوامع مختلف، پا به پای مردان در کنار نقش برجسته زن در تربیت نسل‌های آینده در عرصه‌های اجتماعی نیز حضوری فعال و پویا داشته‌اند.

در این مجال، برآنیم که با بررسی تطبیقی دو رمان معاصر یعنی سیره شجاع اثر علی احمد باکثیر نویسنده معاصر و بزرگ یمنی و زمین سوخته اثر احمد محمود، نویسنده معاصر و مشهور ایران، تصویرگر یکی از مظاهر نقد اجتماعی جامعه یعنی مسأله زنان و به ویژه مجاهدت و مبارزات آنان در شرایط سخت و جنگی جامعه با تکیه بر شخصیت اصلی دو رمان یعنی سمیه و ننه باران باشیم که نتایج اولیه حاکی از وجوه اشتراک فراوان دو شخصیت اصلی زن است؛ به طوری که هر دو نمونه کامل زنان ایثارگرند و علاوه بر ایفای نقش مادری دلسوز و همسری فداکار در عرصه‌های اجتماعی نیز زنانی مبارز و مجاهد، ایثارگر و مقاوم، شجاع و عدالت‌گستر و انتقام‌گیرنده از دشمنان هستند.

واژگان کلیدی: نقد جامعه‌شناختی، زن، علی احمد باکثیر، سیره شجاع، احمد محمود، زمین سوخته، ادبیات تطبیقی.

۱. پیشگفتار

هنر از آنجا که زاینده اندیشه و احساس آدمی است؛ قدمتی به درازای خلقت بشر دارد و گوهری بی‌بدیل از جوه عالی تمایز آدم از نوع حیوان می‌باشد و ادبیات نیز که می‌توان آن را عالی‌ترین مظهر هنر دانست از چنین قدمتی بهره‌وفی دارد و همگام با خلقت و رشد عقلی، اجتماعی و فرهنگی انسان، پیش‌رفته است.

ادبیات، از دیرباز به عنوان یکی از انواع هنری به شکل‌های گوناگون در زندگی بشر ایفای نقش نموده و از این حیث مانند همه فعالیت‌های فکری و معنوی انسان، دارای هدف و منظور اجتماعی است و نه تنها از بسترهای اجتماعی مجزا نیست بلکه در مقابل، همواره از زندگی اجتماعی متأثر شده است و به همین علت است که ادبیات هر ملت همواره به موازات تحولات جامعه، دستخوش دگرگونی گشته است و به فراخور چنین رویکردی به آینده تمام‌نمای جامعه خویش مبدل می‌گردد که در این میان و در ادبیات معاصر عربی و فارسی نیز نویسندگان بزرگی در عرصه نثر معاصر قدم گذاشته‌اند و در آثار ادبی خود تصویرگر جامعه خویش و به ویژه حماسه‌سازی‌های زنان غیور و ایثارگر بوده‌اند.

در این راستا، ادبیات اسلامی با رویکردی متفاوت، ذهن خواننده را درگیر مفاهیم والای اسلامی و ارزش‌های فراموش‌شده زن مسلمان می‌کند که از این رهگذر دو نویسنده بزرگ معاصر «علی احمد باکثیر» (رمان‌نویس برجسته عرب) و «احمد محمود» (رمان‌نویس برجسته ایران) را می‌توان نام برد که با نگاهی واقعی به تاریخ و ادبیات اسلامی و با تأثیرپذیری و درک حقایق تاریخ به خلق آثاری جاودانه پرداخته‌اند که هر دو در داستان‌سرایی‌های تاریخی و بیان نقش زنان در عرصه‌های مقاومت عقایدی مشترک دارند و هدفشان بیان دردها و رنج‌های مظلومان تاریخ و رمان‌هایشان بیان‌کننده واقعیت‌های تاریخ است.

در این مجال و با تکیه بر دو رمان *سیره شجاع* (نوشته علی احمد باکثیر) و *زمین سوخته* (نوشته احمد محمود) بر آنیم تصویرگر نقش زنان مبارز و مجاهد به ویژه «سمیه و ننه باران» یعنی دو شخصیت اصلی رمان *سیره شجاع* و *زمین سوخته* باشیم؛ چرا که یکی از نقش‌های مهم جامعه‌شناسی در ادبیات، نقش‌هایی است که زنان در ادبیات به عهده دارند. زن به عنوان یکی از محورهای مهم زندگی اجتماعی، می‌تواند در فرهنگ و آثار یک کشور نیز جایگاه ویژه‌ای داشته باشد؛ بنابراین نقش‌هایی که

زن صاحب منزلت بزرگ اجتماعی، در جنگ به عهده دارد، از نظر جامعه‌شناختی قابل تأمل و بررسی است.

بنابراین، مسأله اصلی این مقال، بررسی ترسیم ابعاد و زوایای حضور اجتماعی دو شخصیت زن اصلی در رمان باکثیر و احمد محمود و فرضیه اصلی آن تطابق دیدگاه‌های دو نویسنده در تصویرگری سیمای اجتماعی دو شخصیت اصلی زن بر پایه ایثار و فداکاری است که با نگاهی به پیشینه این تحقیق می‌توان گفت این دو رمان براساس پژوهش‌ها و بررسی‌های نویسندگان در هیچ یک از آثار ادبی و مقالات به صورت جداگانه و تطبیقی از این منظر مورد بررسی و تحلیل قرار نگرفته است.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۱-۲. ادبیات اسلامی

هنگام سخن گفتن از موضوعات تاریخی و اسلامی ضرورتاً باید نگاهی به ادبیات اسلامی و ارتباط آن با التزام، تعهد و پایبندی بیفکنیم تا نقش ادبیات اسلامی و تعهد به آنچه نقشی در فرآیند تاریخ هر دوره‌ای و تأثیر آن در افکار بشری دریابیم؛ چراکه ادبیات اسلامی تأکید فراوانی بر مبانی دینی و پایبندی به ایمان و عقیده دارد و پایبندی به ایمان، سرچشمه نظام فراگیر هستی و افکار اسلامی است و رویدادهای تاریخی اسلام و جنبش‌های هر عصری ریشه در ادبیات اسلامی و تعهد به آن داشته و مسأله «التزام و آزادی ارتباط مستحکمی با تجدّد، اصالت، کهن ریشه‌گی و نوگرایی دارد» (علی‌صحیح، ۱۹۹۲: ۱۷).

ادبیات اسلامی، ادبیاتی است که بشریت را به سوی حقیقت، سوق داده است و اهداف مهم بشری با رعایت این اصول اخلاقی محقق می‌شوند؛ لذا «در ادبیات اسلامی هیچ‌گاه التزام مخالف با آزادی نمی‌باشد» (عبود، ۱۹۹۲: ۷۱) و آزادی حقیقی همان عبادت خالق یکتا از سوی انسان متعهد است که به مصلحت الهی گام برمی‌دارد. این تعهد سبب استحکام ادبیات اسلامی هر قومی است و موجب پیشرفت جنبش‌های اجتماعی برای دستیابی به اهداف پاک و مقدّس می‌باشد.

از این رو، برخی از اهداف ویژه ادبیات اسلامی ۱. نگرستن به عالم هستی و حیات، از خلال چشم‌انداز گسترده اسلام و تعهد به اخلاق اسلامی ۲. پایبندی به دفاع از قضایای اسلام و مسلمانان و رسیدگی به آمال و رنج‌هایشان ۳. نگاهی به عالم هستی از منظر رحمت الهی و آگاه شدن از آثار قدرت الهی و ۴. مهر ورزیدن با مستضعفان و انسان‌های بی‌پناه و ناتوان است (نک: عبدالواحد، ۱۹۹۲: ۷۶) و در واقع ادبیات اسلامی به دستورات اسلام و تأثیر آن در زندگی بشر تأکید دارد.

۲-۲. نگاهی به نقد جامعه‌شناختی

ادبیات، بیان حال جامعه است و می‌تواند وضع موجود جامعه را در دوره‌های مختلف منعکس نماید. همچنان که برخی دیگر ادبیات را نسخه بدل زندگی دانسته و آن را در حد مدارک اجتماعی و تصاویری فرضی از واقعیت‌های اجتماعی در نظر می‌آورند و معتقدند که می‌توان نکات کلی تاریخ اجتماع را به عنوان یک سند اجتماعی از آن به دست آورد (نک: ولک، ۱۳۷۳: ۱۱۰).

همزمان با ظهور مکتب رمانیسم در اوایل سده نوزدهم میلادی، بستر پیدایش نظریه‌های اجتماعی مرتبط با ادبیات در اروپا فراهم گردید (نک: الفرطوسی، ۲۰۰۷: ۱). در پی شکل‌گیری و تکامل نظریه‌های اجتماعی، به تدریج جامعه‌شناسی به عنوان یک علم مستقل، از بستر فلسفی خود جدا شد و به سرعت با دیگر علوم در آمیخت. این جریان که از پدیده‌های مهم بعد از رنسانس به شمار می‌آید، ناشی از آگاهی بیشتر نسبت به قانونمندی زندگی اجتماعی است (نک: فرجاد، بی تا: ۸-۱۰).

اولین بارقه‌های نقد اجتماعی یا جامعه‌شناختی در آرای گروهی از منتقدان از جمله مادام دوستال (۱۷۶۶ م. - ۱۸۱۷ م.)، هیپولیت تن (۱۸۲۸ م. - ۱۸۹۳ م.) و برخی از فلاسفه همچون کارل مارکس (۱۸۱۸ م. - ۱۸۸۳ م.) و فردریک انگلس (۱۸۲۰ م. - ۱۸۹۵ م.) پدیدار گشته و امروزه به عنوان یکی از شیوه‌های نقد ادبی به کار می‌رود (نک: کادن، ۱۳۸۰: ۴۲۰). برای مطالعه بیشتر (نک: روشنفکر، ۱۳۸۹: ۱۴۶) و آنچه امروزه با عنوان جامعه‌شناسی در ادبیات شناخته می‌شود، علمی است که جورج لوکاک (۱۸۸۵ م. - ۱۹۷۱ م.)، فیلسوف و منتقد مجارستانی در اوایل قرن بیستم آن را بنیان گذاشت و پس از او لوسین گلدمن (۱۹۱۳ م. - ۱۹۷۰ م.) دانشمند رومانیایی ساکن فرانسه آن را بسط و گسترش داد (عسگری حسنگلو، ۱۳۸۶: ۵۲).

نقد اجتماعی یا جامعه‌شناسی ادبیات - به عنوان یکی از شاخه‌های جامعه‌شناسی هنر - ساخت و کارکرد اجتماعی ادبیات و رابطه میان جامعه و ادبیات و قوانین حاکم بر آنها را بررسی می‌کند. این نوع نقد اساساً به عوامل بیرونی آفرینش اثر ادبی توجه دارد و معتقد است که برای شناخت باورها، هنر، زبان و رسوم یک جامعه باید انسان و محیط اجتماعی او را به طور دقیق و علمی مورد بحث و بررسی قرار داد (نک: دستغیب، ۱۳۷۸: ۷۸).

جامعه‌شناسی ادبیات نشان می‌دهد که ادبیات نیز مانند خانواده، آموزش و پرورش، حکومت، اقتصاد و... یک نهاد اجتماعی است؛ یعنی ریشه در زندگی اجتماعی انسان دارد. بر این اساس می‌توان جامعه‌شناسی ادبیات را علم مطالعه و شناخت محتوای آثار ادبی و خاستگاه روانی و اجتماعی

پدیدآورندگان آنها و نیز تأثیر پا بر جایی که این آثار در اجتماع می‌گذارند، تعریف کرد. در واقع جامعه‌شناسی ادبیات، مطالعه علمی محتوای اثر ادبی و ماهیت آن در پیوند با دیگر جنبه‌های زندگی اجتماعی است (نک: ستوده، ۱۳۷۸: ۵۶) و (نک: وهبه، ۱۹۷۴: ۵۲۵)؛ بنابراین نقد جامعه‌شناختی به عنوان یک شاخه از جامعه‌شناسی ادبیات به تعامل ادبیات و جامعه و تأثیر متقابل این دو بر همدیگر می‌پردازد.

۲-۳. علی‌احمد باکثیر و احمد محمود در گذرگاه حیات و ادبیات

۲-۳-۱. علی‌احمد باکثیر

«علی‌احمد باکثیر» در ۲۱ (دسامبر ۱۹۱۰ م) در جزیره سوروبایای اندونزی دیده به جهان گشود و پدر و مادرش از عرب‌هایی بودند که در ناحیه حضرموت (یمن) می‌زیستند (نک: خطیب، ۲۰۰۹: ۱۹). وی در اوان جوانی همسرش را به هنگام تولد فرزندش بر اثر یک بیماری در مدت کوتاهی از دست داد که مرگ او شاعر را غرق در حزن و اندوه نمود. باکثیر سرانجام و برای بار دوم با دختری مصری ازدواج کرد و پس از مدتی همسر دومش نیز دچار بیماری شدیدی شد و درگذشت.

باکثیر ضمن رثای دو همسرش اعتراف می‌کند که ابن بحران تأثیر زیادی در ادبیاتش داشته است و دیوان او که با نام *العدنیات* مشهور شد. شعرهای زمان عزیمتش از حضرموت و عدن به حجاز را دربر می‌گیرد (نک: البابکری، ۱۹۹۹: ۶). وی آثار فراوانی در زمینه رمان، نمایشنامه و شعر و نثر از خود به یادگار نهاده است که از جمله رمان‌هایش «الفائز الأحمر، سلامة القس، سيرة شجاع، وا إسلاماه، الفارس الجمیل، لیلة النهر و عودة المشناق را می‌توان نام برد» (غزای عمران، ۲۰۱۱: ۱۴۶).

باکثیر در رمان‌هایش به معرفی شخصیت زن به طور واقعی می‌پردازد و اهتمام ویژه‌ای بدان دارد و از ابعاد و زوایای متفاوت تصویرگر شخصیت پویای زن بوده، واقعیت‌های دردناک جامعه زنان را به گونه‌ای جانسوز بیان می‌دارد. او زن را دارای شخصیتی مستقل برای رسیدن به اهدافش با نیروی زنانه توصیف می‌کند و وی را همچون مادری دلسوز برای فرزندش، همسری فداکار برای شوهرش و زنی مجاهد و مبارز تا زنی مظلوم و ستم‌دیده به تصویر می‌کشد (نک: خطیب، ۲۰۰۹: ۱۲۷).

او سرانجام پس از گذشت یک دوره زندگی پرفراز و نشیب ادبی و دینی و خلق آثاری متنوع «در اول رمضان سال (۱۳۸۹ هـ ق) برابر با ۱۰ نوامبر (۱۹۶۹ م)» (نک: خالد جوده، ۲۰۰۸: ۱۷) بر اثر حمله قلبی در مصر، دار فانی را وداع گفت (نک: غزای عمران، ۲۰۱۱: ۱۴۶).

۲-۳-۲. احمد محمود

«احمد محمود» نام مستعار «احمد عطا» است. وی در چهارم دی ماه (۱۳۱۰ هـ ش) برابر با ۲۵ دسامبر (۱۹۳۰ م.) از پدر و مادری دزفولی در اهواز متولد شد (نک: محمود، ۱۳۸۴: ۲۳). تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در اهواز گذراند و در این دوران به دلیل فعالیت‌های سیاسی به زندان افتاد. احمد محمود بعد از آزادی برای گذراندن خدمت سربازی به دانشکده افسری رهسپار شد و سابقه زندان مانع از استخدامش در کارهای اداری گردید و وی مجبور شد به مشاغل آزاد روی آورد. احمد محمود با آغاز انقلاب تمام وقتش را صرف خواندن و نوشتن کرد و آثاری در زمینه داستان‌های کوتاه و بلند، رمان، ترجمه، فیلمنامه و... دارد که از رمان‌هایش می‌توان «زمین سوخته»، «همسایه‌ها» و «داستان یک شهر» را نام برد (محمود، ۱۳۸۴: ۲۴).

درد نویسنده، وصف بی تفاوتی مردم دور از جنگ است؛ کسانی که جنگ را درک نکرده‌اند و دلیل نوشتن این رمان، بیان سختی‌های جنگ برای افرادی است که طعم جنگ را چشیده‌اند و به نوعی همدردی با مردم بی‌پناه و مظلوم تاریخ و تصویرگر نقش زنان است.

نویسنده بزرگ ایران و رمان‌نویس برجسته معاصر، سرانجام بر اثر بیماری تنفسی و ریوی در دوازدهم مهرماه (۱۳۸۱ هـ ش) دار فانی را وداع گفت و پیکرش در جوار حرم امام‌زاده طاهر (ع) کرج به خاک سپرده شد (محمود، ۱۳۸۴: ۲۶۷ و ۲۶۸).

۲-۴. نگاهی گذرا به رمان دو نویسنده

۲-۴-۱. سیره شجاع علی احمد باکثیر

سیره شجاع، رمانی تاریخی است و پیرامون انتقال حکومت از آخرین خلفای دولت فاطمی از جمله عاضد به ایوبیان بوده و از درگیری‌های بین شاور و ضرغام بر سر حکومت و مشکلات و آشفتگی‌هایی که ضررهای فراوانی به سرزمین‌های عربی و مسلمانان وارد کرد، کلام می‌راند. این رمان شخصیت‌های برجسته‌ای را در درون خویش به مخاطب معرفی می‌کند که می‌توان از میان زنان مبارز و اسوه ایثار و گذشت به «سمیه» اشاره کرد.

داستان با صحنه درگیری بین «شاور» و «ضرغام» آغاز می‌شود و با پیروزی ضرغام و گریختن شاور به شام برای یاری گرفتن از پادشاه نورالدین ادامه می‌یابد. فرار شاور سبب کشته شدن دو پسرش طی و سلیمان به دست برادر ضرغام می‌شود و در این میان ابوالفضل حریری (پدر سمیه) نامه‌ای به نورالدین جهت سفارش شاور ارسال می‌کند و بدین ترتیب سپاه بزرگی به سرکردگی اسدالدین و برادرزاده‌اش

یوسف صلاح‌الدین برای رویارویی با ضرغام در اختیار شاور نهاده می‌شود. در این نبرد ضرغام شکست می‌خورد و شاور نیز دوباره به وزارت برمی‌گردد. بعد از مدتی سپاه بیگانگان به رهبری «مری» به مصر می‌آیند و اسدالدین با خیانت شاور و مشارکت وی با بیگانگان در بلیس محاصره می‌شود. پسر شاور (شجاع) که رهبری فرقه جوانان مبارز ضد بیگانگان موسوم به موت (مرگ) را بر عهده داشت این کار پدرش را خیانت و ضربه‌ای محکم به سرزمینشان دانست و با گروهش به بیگانگان حمله کرد و اسیر شد.

به دنبال این اسارت، پیمانی برای شکستن محاصره در مقابل خروج ارتش شام از مصر بسته شد و شجاع نیز آزاد گردید. در این میان همگان از شاور به خاطر خیانت و همکاری با دشمنان اسلام ناراضی بودند و این خیانت او ننگی بود بر چهره مصر و سبب آوارگی مردم و تحمیل جنگ و اضطراب بر اهالی شهرهای بی‌دفاع شده بود. در میانه داستان، علاقه سمیه و شجاع هر روز بیشتر می‌شد و سرانجام با وجود فراز و نشیب‌های زیاد و اختلافات ابوالفضل و شاور (پدران سمیه و شجاع) این دو جوان با هم ازدواج می‌کنند و بعد از آن نیز ماجراهای زیادی اتفاق می‌افتد.

ابوالفضل که رهبری جماعت مصلحین را بر عهده داشت با گروهش که شامل طبقات مختلفی از افراد بودند تعهد می‌کنند برای رهایی سرزمینشان از فساد بیگانگان تا آخرین قطره خون دفاع کنند و شاور از ترس ابوالفضل، مأمورانی را به دنبال او فرستاد اما وی را نیافت؛ چرا که ابوالفضل به اسدالدین پناه برده بود.

به دنبال این ماجرا شاور بار دیگر با حيله عاضد به دليل ترس از انتقال حکومتشان از قاهره به فسطاط در دل مردم شهر فسطاط آشوب ایجاد کرد و آنان را با این حيله که ممکن است با ورود بیگانگان آتش‌سوزی در شهر رخ دهد از فسطاط به قاهره منتقل کرد و مردم، آواره کوچه و خیابان شدند. او فسطاط را به آتش کشید و سرانجام سپاه عظیم شاور و هم‌پیمانانش (مری) در برابر سپاه اندک اسدالدین شکست خوردند، محاصره قاهره شکسته شد و اسدالدین وارد قاهره شد.

بدبینی‌ها و تهمت‌های مردم نسبت به خیانت‌های شاور برای او و به ویژه پسرش شجاع، زجرآور بود؛ اما همسرش زبیده زنی صبور و همواره پشت شوهرش بود و حتی حرف‌های مردم در او اثر نمی‌کرد و از نظر او شاور نمونه برتر در هر همه امور بود و این نشان از همت والای این زن در برابر تهمت‌های دیگران است.

از دیگر سو سمیه پناهگاه غم و دردهای شجاع بود و همچون کوهی استوار قدم به قدم در صحنه‌های جهاد و دفاع از میهن هم‌پای همسرش گام برمی‌داشت و اگر جانفشانی‌های او نبود شجاع تحمل این همه آشفتگی را نداشت؛ شجاع در پی آن بود که بین پدرش و اسدالدین صلح ایجاد کند و قرار شد شاور با دادن ولیمه‌ای آنها را دعوت به صلح نماید؛ اما شاور هنوز قصد انتقام گرفتن از اسدالدین را داشت. در این میان سمیه از ماجرای توطئه شاور آگاه می‌شود و به شجاع اطلاع می‌دهد و شجاع مانع پدرش می‌گردد. شاور برای رسیدن به هدفش و بر ملا نشدن خیانتش دستور قتل شجاع را به غلامش (یاقوت) می‌دهد و سمیه وقتی این صحنه دلخراش را می‌بیند تاب نمی‌آورد و به انتقام خون شجاع، یاقوت را به قتل می‌رساند.

شجاع به دلیل جراحت شدید چند روزی بیشتر دوام نمی‌آورد و در لحظه‌های آخر عمرش از اسدالدین می‌خواهد که پدرش را آزاد کند و مادرش و سمیه را به یاری همدیگر سفارش می‌کند و از سمیه می‌خواهد از پسرش که به زودی به دنیا خواهد آمد قهرمانی بسازد تا ادامه‌دهنده راه پدرش باشد و در این حال جان به جان آفرین تسلیم می‌کند.

۲-۴-۲. زمین سوخته احمد محمود

رمان زمین سوخته در واقع داستانی برگرفته از جنگ عراق علیه ایران می‌باشد که بر شهرهای جنوبی از جمله اهواز سایه افکنده بود و نشان‌دهنده حوادث اواخر شهریور ماه (۱۳۵۹ هـ ش) تا آذرماه (۱۳۶۰ هـ ش) است.

بی تردید باید گفت: زمین سوخته نخستین رمانی است که درباره جنگ تحمیلی عراق علیه ایران نوشته شده است (نک: آقایی، ۱۳۸۳: ۱۷۵) و این شجاعت و جرأت را اولین بار احمد محمود در یک اثر ادبی بی نظیر به ارمغان آورد و در واقع زمین سوخته به نوعی همان خاطراتی است که نویسنده خود تجربه کرده است. چرا که وی زمین سوخته را به یاد محمد، برادر شهیدش نوشته است.

این رمان، صحنه‌های آغازین جنگ را نشان می‌دهد و درگیری‌ها و مشکلات مردم بی‌پناه شهر را به خوبی به تصویر می‌کشد که در آن شخصیت‌های گوناگونی نقش آفرینی می‌کنند. هرچند با نگاهی عمیق در میان زنان، شخصیت «ننه باران» از نقش‌های پررنگ داستان است که در حوادث جنگ چنان مقاومت‌هایی نشان می‌دهد که الگوی یک زن مبارز اسلامی را به تصویر می‌کشد. در این رمان، علاوه بر مردان مبارز همچون پسر ننه باران، زنان مقاوم دیگری نیز حضور دارند و ماجرای داستان با نگاهی واقعی از درگیری‌های جنگ از زبان راوی داستان بیان می‌شود.

داستان از اینجا آغاز می‌شود که راوی با مادر پیر و خواهرش مینا و برادرانش (خالد، شاهد، صابر و محسن) در خانه‌ای قدیمی در اهواز زندگی می‌کنند. وی در صفحه دوم روزنامه، خبری چند سطری را می‌خواند که حاکی از استقرار تانک‌های عراقی در مرزهای ایران است به طوری که بمباران نواحی اطراف، به نگرانی‌های مردم شهر دامن می‌زند. از این رو برخی از اهالی شهر که از این وضع به وحشت افتاده‌اند، فکر مهاجرت به خارج از شهر را در سر دارند و در مقابل برخی دیگر از جوانان غیور اهواز به فکر تشکیل گروهک‌هایی برای مقابله با دشمنان می‌باشند. جوانان داوطلب جبهه و حتی مردان و زنان باقی مانده در شهر به دنبال اسلحه و ساختن سنگرهایی برای مقاومت هستند و در این میان خانواده راوی اصرار دارند که مادرشان به همراه زنان و کودکان خانواده به تهران مهاجرت کنند، اما این مادر داغ‌دیده، مادری که شوهرش را در همین دیار از دست داده است به رفتن رضایت نمی‌دهد و به فرزندانش دلداری می‌دهد که امیدتان به خدا باشد و دائم زیر لب آیت‌الکرسی و قرآن می‌خواند. گویی که خاطرات این شهر سوخته یادآور چهره ماندگار همسرش است.

اوضاع نابسامان شهر باعث می‌شود فرزندان که نگران مادر پیرشانند او را به همراه بچه‌ها به تهران روانه کنند. شهر پر از صدای گلوله و خمپاره‌هاست و هر لحظه عرصه بر مردم تنگ‌تر می‌شود و در این تکاپوهای جنگ، عده‌ای به نام (ستون پنجم) که در واقع جاسوس‌اند به مردم و میهنشان خیانت کرده و با عراقی‌ها همکاری می‌کنند و عده‌ای از آنان نیز دستگیر می‌شوند. سه ماهه اول جنگ همه چیز را دگرگون کرده بود. دربدری و آوارگی مردم، کمبود نیازهای اولیه زندگی و گران‌فروشی‌هایی که عده‌ای فرصت طلب در حق مردم ستم‌دیده انجام می‌دادند و سرقت از خانه‌های بی‌پناه ساکنین شهر و بیکاری و... هر لحظه اوضاع را آشفته‌تر می‌کرد، اما این زنان و مردان اسوه مقاومت همچنان ایستادگی کردند.

هرچند روز که می‌گذشت صدای الله اکبر و فریاد زنان و کودکان، شهر را به لرزه درمی‌آورد و این ناله‌ها، فریاد خانواده‌های مظلومی بود که شهادتی در راه خدا و میهن تقدیم کرده بودند. در یکی از روزهای آشفته خونین شهر، راوی به ننه باران برخورد می‌کند و از او خبر پسرش باران را می‌گیرد. باران که دانشجوی کشاورزی بود به جبهه رفته و ننه باران نیز برای پایداری در برابر دشمنان به عضویت کمیته درآمده است تا با دریافت اسلحه تیراندازی را بیاموزد. در روز سوم آبان، توپ‌های عراقی همچنان شهر را به لرزه درمی‌آوردند که یکی از همسایه‌ها مجروح می‌شود و خالد و شاهد

برادران راوی که بعد از فرستادن خانواده‌شان خودشان به دلیل کارهای اداری در شهر باقی می‌مانند) همسایه را به بیمارستان می‌رسانند و در محوطه بیمارستان گلوله‌ای به خالد اصابت می‌کند و به شهادت می‌رسد. شاهد که ناظر بر این صحنه بود از دست دادن برادر اوضاع و شرایط روحی او را بسیار اسفناک می‌کند، به طوری که برای دوری از شرایط جنگ و آرامش روحی، او را به تهران کنار خانواده می‌فرستند.

راوی به دلیل تهایی در خانه تصمیم می‌گیرد به خانه ننه باران برود و در کنار او زندگی کند، اما دیری نپایید که پسر ننه باران بعد از اعزام از جبهه الله اکبر به جبهه دارخوین شهید شد، ولی ننه باران با وجود تمام درد و رنج‌هایی که بعد از کشته شدن شوهرش به دست مزدوران و در این حال از دست دادن تنها پسرش می‌کشید، همچنان مقاوم می‌ماند. هرچند که با غم از دست دادن عزیزان بغضی در گلوی این پیرزن نهفته بود، اما برای زنده نگه داشتن یاد شهیدش و انتقام خون شوهرش ایستادگی کرد. در ادامه داستان راوی به دلیل اوضاع نابسامان روحی برادرش تصمیم می‌گیرد به تهران برود و در این میان توپ‌ها و ترکش‌ها همچنان در و دیوار شهر را نقاشی می‌کردند که او برای خداحافظی و برداشتن وسایلش به خانه ننه باران می‌رود، اما دیگر همه جا ویران شده بود و تیرباران‌های شب قبل، محله ننه باران را با خاک یکسان کرده بود و بیشتر اهالی شهر از جمله ننه باران جان باخته بودند. گویی او بعد از اجرای عدالت و گرفتن حق شوهرش از دزدان شهر، انتظار شتافتن به دیار باقی را داشت.

۲-۵. بررسی تطبیقی دو شخصیت سمیه و ننه باران

زنان با حضور محسوس و قابل توجه خود در صحنه‌های انقلاب، موانع حضور زن در جامعه را از بین بردند و به موقیتهای چشمگیری دست یافتند و بدین ترتیب زمینه‌های فرهنگی برای ادامه ظهور توانمندی‌هایشان فراهم شد (نک: کار، ۱۳۷۸: ۱۴۸). در واقع این زنان، اسوه‌های ایثارند و به معنای تام کلمه الگوی یک زن نمونه‌اند و باید اعتراف کرد که «آگاهی بر نقش و سهم زنان در معنای گسترده آن، می‌تواند تغییر مهمی در داورى‌ها و رفتار کل جامعه پدید آورد» (نجم عراقی، ۱۳۸۲: ۸۱ و ۸۲).

در این دو رمان در کنار دو شخصیت برجسته سمیه و ننه باران، زنان دیگری نیز حضور دارند که زبیده همسر شاور، آمنیه همسر ابوالفضل (مادر سمیه)، امّ مصدق همسر شهید و سرو جان همسر گل شعبان فروشنده گران فروش محله را می‌توان نام برد و هر یک به نحوی در داستان حضور پررنگ و مؤثری دارند. با این حال سمیه و ننه باران به عنوان شخصیت‌های اصلی گاه الگوی زنان مبارز و

مجاهد، گاه الگوی ایثار و مقاومت، گاه زنان عدالت‌گستر و گاه دیگر، همسرانی فداکار و مادرانی مهربانند که در ذیل مورد بررسی قرار می‌گیرند.

۲-۵-۱. زن مبارز و مجاهد

باکثیر و احمد محمود در تصویر واقعی زن، اهتمام ویژه‌ای داشته‌اند تا جایی که صدای این زنان، صدای زنان انقلاب مصر و ایران است. زنانی که می‌خواهند مجاهدانه در عرصه زندگی شخصی و اجتماعی خویش مقاوم بمانند و با ناملایمات، دست و پنجه نرم کنند. حال آنکه اوضاع نابسامان اجتماع در فراسوی مجاهد‌تشان، فراقی مشقت‌بار را برای آنان رقم می‌زند.

باکثیر، چهره زن مجاهد را بسیار هنرمندانه به تصویر می‌کشد و در این راستا پیامی به مردان حرکت‌های اسلامی و اصلاحی می‌دهد که زن دارای نیرو و عزمی والا است. زمانی که او عزم کاری را پیش بگیرد تا انتهایش دلیرانه مقاومت می‌کند و با تمامی مشکلات و سختی‌ها مقابله خواهد کرد. لذا هدف باکثیر، کمک به بانوی مسلمان در تعلیم و آموزش زمینه‌های گوناگون است. او می‌خواهد زنی را ترسیم کند که بعد از اتمام آموزش نظامی، سلاح بر دوش گیرد و در کنار شوهرش فعالیت نماید (نک: الخطیب، ۲۰۰۹: ۱۳۱).

از این رو، زمانی که سمیه و شجاع برای گرفتن نیرویی تازه بعد از پشت سر گذاشتن مشکلات فراوان به پیشنهاد پدر شجاع (شاور) تصمیم می‌گیرند که به قیلوب بروند شجاع از این فرصت استفاده می‌کند تا کار با اسلحه را به سمیه بیاموزد؛ چراکه سمیه زنی مبارز بود و شجاع دوست داشت که وی قدرت دفاع از خودش در برابر دشمنان را داشته باشد: «هلمی یا سمیه معی الی الحقول لأعلمک الرماية والمسافية رکوب الخیل وسائر أعمال القتال» (باکثیر، بی تا: ۲۳۹): سمیه پاشو با هم به مزرعه برویم تا کار با اسلحه، شلیک و پرتاب نیزه، سوار کاری و فنون جنگاوری را به تو بیاموزم.

سمیه دلیل این آموزش را از شجاع می‌پرسد و او می‌گوید: «فکر فی ذلک منذ شهد ما حدث للنساء من الترویج حین غزا الفرنج البلاد، فهتکوا أعراض کثیر من الحرائر لعجزهن عن الدفاع عن أنفسهن» (باکثیر، بی تا: ۲۳۹): از زمانی که بیگانگان به سرزمینشان حمله کردند، زنان را مورد هتک حرمت قرار دادند و زنان مظلوم و وحشت‌زده نتوانستند از خود به خوبی دفاع کنند به این فکر افتاد که در اولین فرصت، مهارت‌های جنگ را به او یاد بدهد؛ چراکه جنگ هر لحظه پا برجاست.

«استحسنست سمیة الفكرة فی الحال ولكنها أرادت أن تحاوره ليقول لها كل ما عنده وأحست سمیة بحماسة عجيبة» (باکثیر، بی تا: ۲۳۹ و ۲۴۰): سمیة فکر شوهرش را تحسین کرد؛ او می‌خواست شوهرش هر آنچه از فنون جنگی می‌داند به او یاد بدهد؛ چراکه خودش نیز اشتیاق عجیبی به دفاع از وطن داشت. سمیة با تلاش‌های فراوان پا به پای شجاع به تمرین و آموزش می‌پرداخت: «بدأت تتدرب علی الرمايه. ثم أخذ زوجها يدربها علی ركوب الخيل وعلی استعمال الخنجر والسيف والرمح، فكانت سمیة لذة عظيمة فی هذه الرياضة؛ ولاسيما إذ نظرت فی المرأة فوجدت وجهها قد زاد غضارة ونضارة» (باکثیر، بی تا: ۲۴۰): بر این اساس وی شروع به تمرین تیراندازی کرد و همسرش نیز با او سوارکاری و کار با خنجر و شمشیر و نیزه را تمرین می‌کرد، سمیة بسیار لذت می‌برد به طوری که تازگی و طراوتی مثال‌زدنی در چهره‌اش نمایان شده بود که با زمان‌های قبل، قابل مقایسه نبود.

پدر سمیة (ابوالفضل) نیز از شجاع به خاطر آموزش دخترش تشکر می‌کرد؛ هرچند بر این اعتقاد بود که این مهارت‌های مبارزه برای مردان صحنه‌های نبرد است نه زنان. شجاع نیز برای اثبات حرف خودش ادله بسیار داشت از جمله اینکه: «كان مما احتج به أن الصحابييات فی عهد الرسول (ص) كن يخرجن مع المقاتلين إلى الميدان» (باکثیر، بی تا: ۲۴۱): شجاع از زنان مبارز زمان پیامبر اکرم (ص) یاد می‌نمود که چه مقاومت‌هایی انجام می‌دادند و با مردان به میدان رزم می‌رفتند.

آنان در صحرای کارزار و پشت جبهه‌ها حامی مجروحان بودند. وی با این دلایل بر آن بود که اثبات نماید آموزش آلات جنگی برای زنان واجب است؛ اما ابوالفضل همچنان مخالفت می‌کرد؛ زیرا هنوز به نیاز مبرم آموزش زنان پی نبرده بود.

ننه باران نیز در تکاپوی رفتن به جبهه بود؛ اما زمانی که یکی از آشنایان خبر او را از محمد مکانیک می‌گیرد؛ محمد می‌گوید: «به زمین و زمان بد میگه و بی تابمی کنه. -ننه باران؟ بی تابمی؟ اون که دل شیر داره!- می‌خواد بره جبهه... رفته مسجد بهش گفتن حالا به زن‌ها توی جبهه احتیاجی نیست» (محمود، ۱۳۷۸: ۸۶).

ننه باران در رمان احمد محمود نیز در تلاطم یادگیری کار با اسلحه بود؛ وی به راوی داستان می‌گوید: «عصرها می‌روم مسجد تفنگ یاد بگیرم» (محمود، ۱۳۷۸: ۹۸). یکی از افراد محله ننه باران به او می‌گوید «دیگه من و تو باید برا اون دنیا یاد بگیریم. نگاه تند ننه باران برمی‌گردد. - حیف که تویی و گرنه بهت می‌گفتم - من با کسی شوخی ندارم!» (محمود، ۱۳۷۸: ۹۸). حتی گاهی ننه باران «به کمپته و یا شورا می‌رفت که کار کردن با اسلحه را فراگیرد» (محمود، ۱۳۷۸: ۱۵۴). «او از تیربار و ژ-

۳) و کالیبرهای گوناگون حرف می‌زد» (محمود، ۱۳۷۸: ۱۶۰) و این نشان از قدرت مبارزه ننه باران دارد. شهامتی که در پشت چین و چروک‌های صورتش نهفته بود. «بالا خره ننه باران کار با اسلحه را خوب یاد می‌گیرد و عاقبت، شورای محله را راضی می‌کند که روزها، وقتی بیکار است با اسلحه داخل میدان کشیک بدهد» (محمود، ۱۳۷۸: ۱۹۸).

شاید یکی دیگر از دلایل آموزش اسلحه به زنان این بود که زنان و دختران بی‌دفاع در سوسنگرد مورد حمله و غارت دشمنان قرار گرفته بودند (محمود، ۱۳۷۸: ۳۱). همانند زنان بی‌پناه در شام در رمان *سیره شجاع* (باکثیر، بی‌تا: ۲۴۲). در واقع باکثیر و محمود با توصیف چنین داستان‌های واقع‌گرایی که منطبق با شرایط اجتماعشان می‌باشد و با ترسیم زنانی مجاهد چون سمیه و ننه باران به دنبال آن هستند که بر آموزش نظامی زنان در هر شرایطی تأکید کنند تا در دوران بحران‌زده‌ای که چشم‌پلید دشمنان بر سرزمینشان خیره‌گشته است، زنان جوامعشان قادر به رویایی با دشمنان و حفظ امنیت و عفت خویش باشند. زنانی که پاکدامنیشان از هر چیزی برایشان ارزشمندتر است.

روحیه شجاعت و پشتکار بالای سمیه و ننه باران حاکی از آن است که شاید برخی افراد از ابزار و تمرین مهارت‌های جنگی به ستوه آیند و با روحیه‌شان سازگار نباشد، اما این دو مبارز همچنان با مقاومت به تمرین‌های سخت ادامه می‌دادند چون احساس می‌کردند در دفاع از میهن خویش وظیفه سنگینی دارند.

سمیه در آرزوی دیدار شجاع روزگار می‌گذراند: «وهذه سمیه فی دار أینها بالفسطاط فی هم وقلق وإنها لتخفی من ذلک أضعاف ما تبدیه: تری ما حال حبیبها الآن، وهل یعود؟ ومتی یعود؟ لقد بلغها أنه لم یقتل، وإنما وقع فی الأسر، ثم بلغها أن ملک الفرنج أبقى علیه من أجل أیبه، وإنما احتفظ به رهینة عنده... ولكن قلبها بقی حاله دائم الوجیب، ولكن قلقها لم یزل یزلزها بیاض النهار ویقلقها سواد اللیل» (باکثیر، بی‌تا: ۱۲۴ و ۱۲۵): از این رو سمیه در فسطاط در منزل پدرش چشم‌انتظار شجاع است و هر لحظه به او خبرهای مختلفی درباره شجاع می‌رسد که تحمل این خبرها برای او کشنده است، ولی با آرزوی دیدار همسرش همچنان ایستادگی می‌کرد. چون می‌خواست آرزوی خود و همسرش که پیروزی اسلام و مسلمین بود را به ثمر نشانند. این اهداف والا در برابر غم فراق شجاع، هرگز او را از مقاومت در برابر جنایتکاران تاریخ بازنمی‌داشت. وی در نبود شوهرش بر سختی‌ها چیره می‌شد و دارای عزمی راسخ بود.

ننه باران نیز مجاهدانه گام برمی‌دارد؛ او پس از فوت شوهرش در انتظار دیدن یگانه پسرش باران می‌زیست. در روزهای اول ماه سوّم پاییز، زمانی که پنجاه و دو تابوت از جبهه دارخوین آوردند و خبر

شهید شدن باران در جبهه دارخوین را به ننه باران می‌دهند، او تفنگش را به دست می‌گیرد، در تشییع جنازهٔ پسرش شرکت می‌کند، به خود نوار فشنگ حمایل کرده و به آرامی در پشت تابوت‌ها قدم برمی‌دارد (نک: محمود، ۱۳۷۸: ۲۵۱ و ۲۵۲). با وجود اینکه ننه باران از نفس افتاده است و ناله سرمی‌دهد و داغ پسرش کمرش را شکسته است، همچنان برای پاسداری از میهن و زنده نگه داشتن خون شوهر و پسرش مقاومت می‌کند و سعی می‌کند در پشت تابوت‌های شهیدانی که پسرش باران نیز در میان آنهاست، اشک نریزد؛ زیرا احساس می‌کند این نشان از ضعف او در برابر دشمنان غارتگر است.

«ننه باران مثل خدنگ، راست ایستاده است. قنடاق تفنگ تو پنجه‌اش فشرده می‌شود. نوار فشنگ و سینه‌اش برق می‌زند. نگاه ننه باران، انگار که از آتش است» (محمود، ۱۳۷۸: ۲۵۶). وی از درون می‌گریست و با خودش زمزمه می‌کرد «شیر نرَم را فرستادن جبهه دارخوین، هر جا که لازم باشد شیر نرم حاضراست» (محمود، ۱۳۷۸: ۲۵۱). وی دردهایش را برملا نمی‌کرد و شوهر و پسرش همچنان در وجود او زنده بودند. این مادر چنان شجاعانه تا لحظهٔ مرگ با یاد عزیزانش دلیرانه از شهر و دیارش دفاع می‌کرد که می‌توان او را جهادگری فعال خواند.

با تعمق در این شواهد، گویا دو نویسنده درد فراقی را که چشیده‌اند به منصفهٔ ظهور می‌نهند. باکثیر که در اوان جوانی همسرش را از دست می‌دهد و محمود نیز برادرش شهید می‌شود. لذا این فراق در پس لایه‌های دو رمان به قیامی کوبنده گره می‌خورد. دو ادیب، آشفته‌گی‌های دوران جنگ را با چشم‌انتظاری زنانی مجاهد ترسیم می‌کنند؛ آنانی که فریاد می‌زنند اما گویی صدایشان در زیر چکمه‌های استعمار صامت می‌شود. لذا کسی یافت نمی‌شود تا زخم مانده بر سینه‌شان را التیام بخشد و به ناچار در خلوت خویش مویه می‌کنند. از نظر باکثیر و محمود، زنان در دوران جنگ زجر بیشتری می‌کشند چون هم باید فشار حکومتی استعمارگر را تحمل کنند و هم درد فراق را به دوش بکشند؛ بنابراین سمیه و ننه باران نمونه‌های زنان مجاهد و باایمانی هستند که فراق و سختی‌های دوری را تحمل می‌کنند و در راه دفاع از سرزمین برای رضایت حق تعالی از خود گذشتند و به راستی که ایثار نمودند.

۲-۵-۲. زن ایثارگر و مقاومت

«ادبیات مقاومت، نوعی از ادبیات متعهد است که از طرف مردم و پیشروان فکری جامعه در برابر آنچه حیات معنوی و مادی آنها را تهدید می‌کند، به وجود می‌آید. این گونه ادبی عموماً با زبانی صریح بیان

می‌شود و با توجه به شرایط و مقتضیات هر دوره تاریخی جلوه آن و نحوه بروز و ظهورش می‌تواند متفاوت با دوره دیگر باشد. چنان‌که در یک برهه تاریخی نوعی ادب معترض، افشاگر و هشداردهنده و در دوره‌ای دیگر نوع ادب عارفانه و زاهدانه و در روزگاری دیگر ادب سوگ و مرثیه را در مجموعه ادبیات پایداری به حساب می‌آوریم (نک: بصیری، ۱۳۸۴: ۹۰). آری «زادگاه ادب مقاومت در بستر حوادث است و معمولاً ناهمزیستی و مبارزه مردمی با استبداد داخلی یا هجوم خارجی در گسترده‌ترین شکل آن در بین پیروان یک مکتب و مذهب و یا ملت به وجود می‌آید» (امیری خراسانی، ۱۳۸۹: ۳۵).

باکثیر و محمود، زن را انسانی مقاوم ترسیم می‌کنند گویی آنان از زنانی سخن می‌رانند که در دوران جنگ و اوضاع آشفته اجتماع، خود را آماده هرگونه خطر نموده‌اند. این دو نویسنده بر این امر واقفند که زنان نیز باید در امور جامعه‌شان دخیل باشند و به زن بها داده شود.

باکثیر، اذعان می‌دارد که زن نیز همانند مرد قادر به مقاومت است؛ مرد باید این فرصت را به همسرش بدهد و از ضعف او سخن نگوید، بلکه اجازه دهد همسرش نیز در کنار او، وجودش را در اجتماع ثابت کند (نک: الخطیب، ۲۰۰۹: ۱۳۲). باکثیر این قدرت مقاومت را در وجود سمیه به نمایش می‌گذارد.

شجاع، همسر سمیه از خیانت پدرش شاور نسبت به اسدالدین ناراحت بود و در پی آن بود که تلاش کند تا بیگانگان بر سپاه اسدالدین پیروز نشوند. وی نامه‌ای به اسدالدین نوشت تا به یاری پسر برادرش (یوسف صلاح‌الدین) به اسکندریه برود. شجاع نگران بود که مبادا پدرش او را از این کار منع کند و نمی‌دانست که چه کسی محرمانه این نامه را به اسدالدین برساند. سمیه از آنچه در اندیشه همسرش بود و نگرانی‌هایی که در چهره‌اش موج می‌زد آگاه شد و به او گفت: «اكتب الرسالة ولك علی أن تصل إلى أسدالدین بأسرع وقت دون أن تخشى انكشاف السر لأحد» (باکثیر، بی‌تا: ۱۵۸). سمیه می‌گوید: من نامه‌ات را سریعاً به اسدالدین می‌رسانم بدون اینکه کسی از این راز باخبر شود. از این رو شجاع بارها بیان می‌کرد که همسرش زنی مقاوم و بردبار است و به پدرش گوشزد می‌کند: «سمیه راضیه کل الرضا ولا تشکو شیئاً» (باکثیر، بی‌تا: ۲۳۷): سمیه به همه چیز راضی است و هیچ‌گاه از چیزی شکایت نمی‌کند. همان‌طور که رضایت ننه باران را از سادگی زندگیش پی می‌بریم. مقاومت پیرزن در برابر نداری و سختی زندگی

کاملاً مشهود است. «ننه باران کلبه کوچک و جمع و جوری دارد. دیوارهایش کاهگلی است. سقفش حصیر و چوب است» (محمود، ۱۳۷۸: ۱۶۰).

او نیز با وجود کهولت سن، ایثارگریش به حدّ مردان سلحشورش است «چادرش را دور کمر سفت می‌پیچد، نوار فشنگ را به شانه می‌اندازد و با دست بزرگش تفنگ را سبک می‌گیرد و در میدان و درازای خیابان مسجد، گاهی به تنهایی و گاهی همراه عادل (پسر امّ مصدق) کشیک می‌دهد» (محمود، ۱۳۷۸: ۱۹۷).

باکثیر در ترسیم سیمای سمیه و قدرت مسؤولیت‌پذیری‌اش می‌گوید: «سمیه فتاة رقيقة الحس عميقة الشعور، تدرك بصيرتها أكثر مما تدرك بذكائها. أمّا تنطوى على شجاعة فى القلب وقوة فى الإرادة، تظهران عند الشدائد والملّات» (باکثیر، بی‌تا: ۶۷ و ۶۸). سمیه دختری با احساس عمیق و قدرت ذکاوتی بالا بود که مسائل را به خوبی درک می‌کرد. شجاعت قلب و اراده قوی در او توّمان بود. وی با جمع کردن این دو ویژگی در خود، بر سختی‌ها و ناملايمات روزگار چیره می‌شد.

«ولكن سمية استطاعت -على الأيام- أن تتسلل إلى مكن هذه العقيدة الثابتة فى نفسه فتزعزعها شيئاً فشيئاً، فإذا به (أبوالفضل) يفضى إليها ببعض همومه مما ليس بخطر، فيجد عندها فوق ما يتوقع من فهم وعطف، ويستشيرها فيجد عندها رأياً لا يخلو من الإصالة والرجاحة، ثم يبلوها فيرى عندها من كتمان السرّ حتى على والدتها ما يجعلها محلاً لثقتة، وإذا هو بعد لأى يفضى إليها بالخطر من همومه وأحلامه، ثم بأخطر الخطير دون خشية ولا حرج، وإذا هو يجد من راحة القلب طمأنينة. ولكن أباالفضل لم يشأ بعد ذلك أن يغير عقيدته فى النساء، وإنما استثنى ابنته وحدها منهن» (باکثیر، بی‌تا: ۶۹ و ۷۰): سمیه در امور سیاسی و اجتماعی مملکت توانا بود تا جایی که به سوی کمین‌گاه‌ها نفوذ می‌کرد و پدرش ابوالفضل او را در کارهایی که از خطر کمتری برخوردار بود مشارکت می‌داد تا آنجا که نزد دخترش همّتی فراتر از آنچه انتظار داشت، یافت. زمانی که با او مشورت می‌کرد دیدگاه‌هایی اصیل می‌یافت. حتّی بارها او را در رازداریش امتحان کرده بود و اطمینان یافته بود که او راز حکومت را به مادرش هم نمی‌گوید. لذا با اطمینان به سمیه او را از برنامه‌های خطیرش اطلاع می‌داد. وی دخترش را مستثنی تمامی زن‌ها می‌دانست.

«وهكذا أخذت سمية تعقل شيئاً فشيئاً ما يجرى من الأحداث فى مصر خاصة وفيما وراءها من بلاد العرب والإسلام عامة وأخذ شغفها بذلك يزداد واهتمامها يتضاعف يوماً بعد يوم حتى شغلها عن كثير مما يشغل قلوب الفتيات فى مثل سنّها، وإن لم يشغلها عن حبيبها، عسى أن يكون عوناً لأبيها فى مستقبل الأيام على تحقيق أماله واحلامه» (باکثیر، بی‌تا: ۶۹ و ۷۰): سمیه کم‌کم از حوادث مهمّ مصر و بلاد عرب و اسلام با خبر شد و فعّالیت‌هایش بسیار زیاد شد. او برخلاف دختران هم‌سن و سالش به امور بسیار سنگین و حیاتی می‌پرداخت و حتّی علاقه قبل از ازدواجش به شجاع نیز

او را از کمک به پدرش در راه دفاع از میهن باز نمی‌داشت. بر این اساس باکثیر در مورد آزادی زن برای فعالیت در امور سیاسی و اجتماعی بیان می‌دارد: زن هرگز مرد نیست و مرد نیز هرگز جای زن قرار نمی‌گیرد، اما نباید حقوق زن پایمال شود و باید توازن رعایت گردد و مرد به زنش اجازه ورود به اجتماع را بدهد تا در کنار او به همکاری پردازد (نک: بهی، ۲۰۰۰: ۱۳۸).

همچنان که ننه باران نیز مسؤلیت‌های سنگینی را بر عهده می‌گرفت و در کارهای امنیتی نیز شرکت می‌کرد. وی روزها در کمیته شورای محل مشغول به انجام امور مملکتی و سیاسی بود و به انجام کارهایی می‌پرداخت که نیاز به قدرت و توان فراوان داشت. ننه باران کارهای شورای محل و همکاری‌اش با شورا را برای اطرافیان شرح می‌دهد «از تشکیل گروه امداد برای کمک به آسیب‌دیدگان حرف می‌زند. از کلاس‌های اسلحه‌شناسی، کمیته‌های رفاهی و بهداشتی، کشیک در مساجد و محل‌ها، جمع‌آوری دارو و پوشاک و غذا برای نیازمندان، آموزش مردم برای انجام کارهای ضروری در مواقع اضطراری و با افتخار بیان می‌دارد خیلی کارها انجام می‌دهیم و قصد داریم صندوق قرض‌الحسنه برای آدم‌های محتاج درست کنیم. اگر عمری باشد در میدان، پناهگاه بزرگ و حسابی می‌سازیم» (محمود، ۱۳۷۸: ۱۹۷).

وی با مقاومت تمام به انجام اموری بسیار سخت مشغول است و یک لحظه از پای نمی‌نشیند و در سازندگی میهن فعالیت می‌کند. با وجود سنّ بالای او دارای فکری مستعد و حافظه‌ای بی‌نظیر بود، چراکه در حلّ مشکلات همسایگان و رو به رویی با اتفاقات ناگهانی محله چنان با تدبیر می‌اندیشید که به راحتی امور را حلّ و فصل می‌کرد و حکم می‌داد. گویا جرأت و مقاومت این دو زن همچون شیرمردان عرصه مقاومت بود و هدف و نیک‌فرجامی که آن دو به دنبالش بودند کار هر کسی نبود؛ چراکه این دو در رویارویی با کارهای دشوار همچون کوه مقاوم بودند.

شواهد بیان شده از سوی دو نویسنده نشانگر آن است که ایثارگری و مقاومت، ارتباطی با جنسیت زن و مرد، سنّ و سال یا قدرت و ضعفشان ندارد. تنها خواهان اراده‌ای والا می‌باشد و همگان می‌توانند در امور جامعه‌شان شرکت کنند. محمود نیز به مانند باکثیر از زنی حمایت می‌کند که هدفش ایثارگری است و ننه باران را نمادی از زنان مقاوم جامعه‌اش ترسیم می‌کند که با جنگ آشناوند و با ایثار و مسؤلیت‌پذیری خو گرفته‌اند، اما از کمترین امکانات اولیه محرومند و همچنان می‌سازند.

۲-۵-۳. زن با شهامت

باکثیر و محمود در کشاکش جنگ از شهامت زنانی صحبت می‌کنند که حضورشان تسلی‌بخش اذهان مردان جامعه است. این دو نویسنده می‌خواهند اثبات کنند که حضور و وجود زن در انجام امور، امری حتمی است تا پاسخی باشد بر مدّعی گروهی که زن را موجودی منزوی در خانه می‌دانند که صلاحیت انجام امور را ندارد.

باکثیر در ارتباط بین شجاع و سمیه تنها هدفش بیان ارتباط عاطفی آن دو نیست؛ بلکه سمیه را در بطن حوادث قرار می‌دهد و نشان می‌دهد که نقش زن در تغییر امور سیاسی غیر قابل انکار است؛ او با ایدئولوژی خاصی به ترسیم سمیه می‌پردازد (نک: الباکتری، بی‌تا: ۲۰۰).

روزی شجاع متوجه شد که ابن خیاط (جاسوس بیگانگان) با پدرش به طور سری ارتباط دارد و در این حال نتوانست در برابر این مشکل طاقت بیاورد. او سمیه را از این ماجرا و تمام مسائل مربوط به پدرش مطلع ساخت؛ «أحس شجاع أنه لم يعد اليوم وحه في محنته، فقد صارت سمیه معه يكشفها وتكاشفه، وتقوم له بمراقبة أیهه في أثناء غیابه، فهون ذلك كثيراً من خطبه» (باکثیر، بی‌تا: ۲۴۸): گویی سمیه را محرم‌راز خود و قوت قلب خویش می‌دانست. او احساس می‌کرد در اندوهش تنها نیست و پشتوانه همیشگی او سمیه است. سمیه پا به پای شجاع به مراقبت از شاور پرداخت و مسائل را جستجو کرد تا شاید کمکی به شوهرش باشد. شجاع دوست داشت وجود ابن خیاط و مداخله در امور مملکت را به اسدالدین اطلاع دهد، اما صلاح نمی‌خواست کسی متوجه ارتباط ابن خیاط با شاور شود؛ چون بدبینی‌ها نسبت به شاور بیشتر و بیشتر می‌شد. لذا تصمیم گرفت از سمیه کمک بگیرد؛ چراکه او تنها کسی بود که می‌توانست این خبر را محرمانه و بدون اطلاع یافتن کسی به اسدالدین برساند. سمیه با شهامت تمام قبول کرد و نزد اسدالدین رفت و با او پیمان بست که وی را از رازی آگاه می‌کند به شرط آنکه هویتش فاش نشود.

سمیه زمان رویارویی با اسدالدین تمام سر و صورت به جز چشمانش را می‌پوشاند «یرتدی عباءة سوداء سابعة ولا یری منها غیر عینیها» (باکثیر، بی‌تا: ۲۵۵ و ۲۵۶): وی عبای سیاه و بلندی پوشید و چیزی غیر از دو چشمانش دیده نمی‌شد. او پیش از آنکه ناشناس بماند هدفش حفظ حجاب در برابر چشمان پلید طمعکاران بود.

همچنان که ننه باران در تمامی احوال، حجابی کامل داشت و به یاد خدا بود و همیشه «تسیحش را به گردن می‌انداخت. چادرش دور کمرش می‌بست و موی سرش را توی روسری جمع می‌کرد» (محمود، ۱۳۷۸: ۱۵۹).

بدین ترتیب اسدالدین نیز شرط سمیه را می‌پذیرد و در مورد پیمان سمیه با او به یوسف صلاح‌الدین (برادرزاده‌اش) که اصرار دارد پی به هویت سمیه ببرد، می‌گوید: «قلت لك إنَّها ألا أسالها عن شيء غير ما تخبرني به، وقد قطعت لها على نفسي عهدا، فحذار يا يوسف أن تنقض عهدي فتسد علي أمري» (باکثیر، بی‌تا: ۲۷۵): در واقع سمیه چنان با شهامت رو در روی اسدالدین ماند و قاطعانه با او پیمان بست که اسدالدین حتی جرأت پیمان‌شکنی ندارد و این‌گونه سمیه در چشم اسدالدین ناشناس ماند و این نشان از قدرت ذکاوت سمیه و اوج شهامت او در حق شجاع بود و حتی زمانی که شجاع با عصبانیت تمام خواست‌نامه‌ای که ابن خیاط حمل می‌کرد و گواه ارتباط پدرش با بیگانگان بود را از او بگیرد و از شدت خشم به او حمله کرد و او را کشت، سمیه بدون آنکه از شوهرش بازخواستی کند، خنجر او را کاملاً پاک کرد تا اثری بر آن باقی نماند.

شاید سمیه در دل احساس نگرانی می‌کرد؛ اما برای آرامش شوهرش هیچ‌گاه حرفی برخلاف دیدگاه شجاع بر زبان نمی‌آورد و در هنگام نگرانی، حق را به شوهرش می‌دهد تا شاید قدری از دلواپسی‌های او کاسته شود. از این رو زمانی که شجاع درباره کشتن ابن خیاط به سمیه می‌گوید، او با صبوری کار شوهرش را تأیید می‌کند: «يقول لها: قتلته بخنجره يا سمية فلم ألوث خنجري، تقول له: خيرا صنعت يا حبيبي» (باکثیر، بی‌تا: ۲۶۵): سمیه! او را کشتم با خنجر خودش خنجرم را آلوده نکردم. سمیه می‌گوید: محبوب من! بهترین کار را انجام دادی. چون به یقین می‌دانست شجاع نیز هدفش وحدت کلمه عرب‌ها و مسلمانان است. حتی زمانی که شجاع، سراغ‌نامه را از سمیه می‌گیرد و از او می‌پرسد آیا آن را پاره کردی؟ سمیه در پاسخ می‌گوید: «كلا، ما كنت لأفعل شيئا دون أمرک.» (باکثیر، بی‌تا: ۲۶۶): هرگز کاری را بدون دستور تو انجام نمی‌دهم.

این همان نکته‌ای است که باکثیر بارها بر آن تأکید می‌کند: هم‌پایی زن و مرد در کنار یکدیگر و بدین جهت مسؤلیت یک زن بسی سخت‌تر است؛ چون باید با شهامت تمام برای آرامش اوضاع خانواده رفتاری معقولانه و گاهی فراتر از عادت انجام دهد تا کانون خانواده حفظ شود. در واقع سمیه در عین شهامت کم‌نظیرش هرگز بدون مشورت شوهرش کاری انجام نمی‌داد.

این شهامت در پس سیمای ننه باران نیز نهفته است. او از هیچ‌کس واهمه‌ای ندارد. با صراحت تمام حکم صادر می‌کند و با شهامت، رأی به عدالت می‌دهد و در مقابل گران‌فروشان و محترکان می‌ایستد تا که افراد، به حق مسلمانان برسند و سرزمینش از خیانت‌های ظالمان خالی بماند. وی با گل‌شعبان به خاطر گران‌فروشی‌اش برخورد جدی می‌کند و می‌گوید: «میباد به اهل محل بگیرم کسی ازش خرید

نکنه. من نمی‌ذارم هر طور که دلش بخواد بفروشه! مو حالیش می‌کنم. من ننه بارانم!» (محمود، ۱۳۷۸: ۱۶۲).

در این میان روزی وسایل مغازه کل شعبان را به خاطر خیانت و گران‌فروشی‌اش به غارت بردند، سروجان ناله سر می‌داد که غارتمان کردند و ازدحام مردم کم می‌شد و کسی جرأت حرف زدن نداشت؛ حتی «چند تایی از مردم که مانده بودند سکوت کردند. خیلی‌ها آهسته پس می‌کشیدند و می‌رفتند و باقی افراد کسی لام تا کام سخنی نمی‌گفت. ننه باران، با صراحت تمام رو در روی سروجان می‌ایستد و می‌گوید: «گرون‌فروشی این چیزا رو هم دارد خواهر... انقلاب نکردیم که تو گران‌فروشی کنی، انقلاب کردیم که گردن گران‌فروش را خرد کنیم» (محمود، ۱۳۷۸: ۲۰۶ و ۲۰۷).

گاهی نیز ننه باران با شهامت تمام جلوی هر گونه فساد اخلاقی را می‌گرفت «شایع می‌شود که کل شعبان به زنی به نام گلابتون حرف‌های ناجور زده. ننه باران می‌گوید: اگه ئی حرفا درست باشه میدارمش سینه دیوار به گلوله خرجش می‌کنم... همی بسش نیست که مردم را غارت کنه؟! حالا چشمش دنبال زن مردم هست» (محمود، ۱۳۷۸: ۱۹۸).

این اوج شهامت ننه باران است، در حالی که کسی لب به سخن نمی‌گشاید او با شهامت تمام روبه روی سروجان می‌ماند و او و شوهرش را محکوم می‌کند، بدون ترس از اینکه کسی مانع او شود؛ همان‌طور که سمیه با شهامت، نزد اسدالدین می‌رود، بدون ترس از اینکه او به هویتش پی ببرد.

سمیه و ننه باران هر دو با شهامت تمام ایستادگی می‌کنند و راضی هستند در این راه جانشان را فدا کنند تا سرزمین و هم‌وطنانشان در آسایش باشند و این نهایت شهامت سمیه و ننه باران است که با تمامی شرایط خطرناک دست و پنجه نرم می‌کنند؛ بنابراین براساس دیالوگ‌هایی که در بطن ماجرا دیده می‌شود؛ دو نویسنده، ترسیم‌کننده وقایع اجتماعی جامعه هستند که جنگ، در هر دو جامعه زندگی مردم را مختل کرده و از سوی دیگر، زنانی در کشاکش این جنگ تلاش می‌کنند اوضاع را آرام نمایند. لذا در دوره‌ای که شاید همگان پی به شهامت زن به عنوان اسطوره مقاومت نبرده بودند؛ این دو ادیب با بیان داستان‌هایی رئالیستی به دنبال نشان دادن حقایق اجتماع جنگ‌زده آن روزها هستند.

۲-۵-۴. زن عدالت‌گستر و انتقام‌گیرنده

عدالت، واژه‌ای پرطمطراق است که اگر در سطح اجتماع فراگیر شود بسیاری از مشکلات حل می‌شود. در دوران جنگ و حضور استعمارگران بی‌عدالتی‌هایی گریبان‌گیر مردم مصر و ایران گردیده است که باکثیر و محمود آن را به روشنی دیده‌اند. در این میان، زنان از پای نشستند و برای برپایی عدالت، انتقامشان را از ظالمان تاریخ گرفتند هرچند که هیچ انتقامی توان از دست دادن شریک زندگی‌شان نبود. گویا سمیه و ننه باران هر دو به فکر برپایی عدالت و انتقام خون به ناحق ریخته شده همسرانشان‌اند.

سمیه از ماجرای خیانت شاور به اسدالدین باخبر شد و بلافاصله: «سمیه قد أقبلت مسرعة إليه، فأخذت تتلفت حولها لتستوثق أن المكان خال إلا منهما، ثم أخبرتة نبأ عظیم» (باکثیر، بی‌تا: ۲۹۱): نزد شجاع آمد و پیرامونش را نگرست تا کسی نباشد و شجاع را از این موضوع (نقشه‌کشتن اسدالدین توسط پدرش شاور) آگاه کرد.

شجاع هراسان آمد تا مانع پدرش شود؛ اما شاور برای رسیدن به هدفش و برملا نشدن خیانتش از یاقوت خواست کار شجاع را تمام کند و یاقوت با فروبردن خنجری در سینه شجاع او را بر زمین انداخت. سمیه با دیدن این صحنه نتوانست، پایمال شدن خون به ناحق ریخته شجاع را تحمل کند؛ «إذ طعنته سمیه من خلفه في عنقه فسقط على الأرض يخور كالنور الذبيح» (باکثیر، بی‌تا: ۲۹۵): در نتیجه با همان خنجر از پشت، برگردن یاقوت زد و او را مثل گاوی ذبح شده بر زمین انداخت.

در اینجا است که شجاع به ابوالفضل ثابت کرد آموختن مهارت‌های نبرد برای زنان واجب است: «انقمت لي سمیه منه فقتلته. رأيت يا أباالفضل كيف نفع اليوم تدريبي سمیه؟ صدقت يا بني، قد رجعت عن رأيي إلى رأيك...» (باکثیر، بی‌تا: ۲۹۹): سمیه انتقام من را از یاقوت گرفت و به او گفت ابوالفضل دیدی امروز تمرین کردنم با سمیه چقدر مؤثر بود؟ ابوالفضل تأیید کرد که تو راست می‌گفتی و من تفکر تو را پذیرفتم.

سمیه در سیره شجاع نقشی برجسته دارد؛ او زنی است که به یادگیری فنون جنگی تمایل دارد و باکثیر با این تصویرسازی زیبا، هدفی خاص داشته و آن دعوت به تعلیم زنان در آموزش امور جنگی است. باکثیر، شجاع را به آموزش همسرش سوق می‌دهد و از زبان شجاع مشروعیت آموزش امور جنگی را بیان می‌دارد... او آموزش فنون جنگی را نیاز زنان در تمامی زمان‌ها و مکان‌ها می‌داند (نک: الباکبری، بی‌تا: ۱۶۰).

ننه باران نیز به دنبال گسترش عدالت و انتقام‌گیری است؛ روزی که در شهر، چند نفر (گمانه‌زنی بیشتر به یوسف بیعار و دوستانش بود) به خانه حاج مسیب دستبرد زدند و همه اهالی از این اتفاق شاکی بودند و به فکر انتقام از آنان بودند؛ ننه باران که اتفاقی از آنجا می‌گذشت و متوجه ماجرا شد جلو آمد و گفت خودمان محاکمه‌شان می‌کنیم. گویا ننه باران بغضی در سینه داشت؛ در واقع همان غم از دست دادن شوهرش که بار کامیون او را دزدیدند و او را در بیابان رها کردند و سرما جانش را گرفت. گویا دزدی این غارتگران، ننه باران را به یاد آن صحنه می‌اندازد و می‌خواهد انتقام خون شوهرش را بگیرد و فریاد عدالت سر بدهد. به همین دلیل جلو می‌آید و می‌گوید: «خودمان محاکمه‌شان می‌کنیم» (محمود، ۱۳۷۸: ۲۶۷). او به یاد می‌آورد که آدم‌های نامسلمانی مثل اینها شوهرش را در گردنه رازان، شهید کردند.

ناگهان فریاد زد: «مگر شهر هرته که روز روشن اسباب و اثاثیه مردم را بار می‌کنن! ننه باران خشاب را جا می‌اندازد و رو می‌کنه به مردم، کسی از جاش تکان نخورد» (محمود، ۱۳۸۷: ۲۶۹). ... باران شهید نشد که شمای نامرد، مردم را غارت کنید» (محمود، ۱۳۷۸: ۲۷۲).

به همین دلیل مأموران، ننه باران و عادل و عده‌ای دیگر را دستگیر می‌کنند؛ اما مردم آرام نمی‌نشینند، چون می‌دانستند که وی عدالت را برقرار کرده است و حکم به حق داده است و بالاخره با راهپیمایی‌های مردم، ننه باران و عادل و بقیه آزاد شدند. ولی اسلحه ننه باران را از او گرفتند و بعد از آن دیگر ننه باران گوشه گیر شده بود؛ زیرا او با اسلحه‌اش انس گرفته بود. در نتیجه ننه باران شروع به فراگیری قرآن در مسجد نمود (نک: محمود، ۱۳۷۸: ۲۸۰-۲۹۷) گویا او خیالش از این موضوع راحت بود که خون به ناحق ریخته شده شوهرش را به گونه‌ای از دست نامسلمانی همچون آنان گرفته است. فراگیری قرآن توسط ننه باران، درست به مانند سمیه است. پدر سمیه زمانی که پی به هوش و ذکاوت دخترش برد از فردی به نام قاضی فاضل درخواست می‌کند به دخترش قرآن و فقه بیاموزد: «فقد طلب إليه أن يعلم ابنته القرآن والفقه» (باکثیر، بی تا: ۷۳) و این نشان از وقوف باکثیر و محمود به کلام الهی در حل مشکلات دارد تا جایی که سر فصل تمامی رمان‌های باکثیر با آیه‌ای از آیات نورانی آغاز می‌شود.

بنابراین، سمیه و ننه باران در برابر بی‌عدالتی‌ها سکوت نمی‌کردند و تا پای مرگ نیز به فکر گرفتن انتقام خون شوهرانشان از دست کینه‌توزان خیانتکار بودند. آنان زنانی عادل و منتقم و همسرانی شجاع برای شوهران به خون خود آغشته بودند که حتی یک لحظه در برابر دشمنان اسلام آرام ننشستند.

باکثیر و احمد محمود بر این باورند که آموزش فنون جنگی به زنان یکی از مهم‌ترین آموزش‌های زمان جنگ است تا زنان نیز از حقوق خود دفاع کنند و آموزش این فنون را شایسته زن متعهد بدانند.

۲-۵-۵. همسر فداکار

خانواده از عناصر مختلفی همچون زن و مرد تشکیل شده که نبود هر یک از آن‌ها، سبب از بین رفتن کانون خانواده می‌شود و زن به عنوان یکی از ارکان مهم این کانون، قوام‌بخش هسته اصلی خانواده بوده که فعالیت آن در جامعه سبب بهبود اوضاع اجتماعی می‌شود.

باکثیر، همان‌طور که مدافع آموزش زنان و رعایت حقوق حقّه آنان است، به زنان نیز اطاعت از سفارشات همسر را تأکید می‌کند. وی زن را همراه همیشگی مرد می‌داند و به انتقاد از اجتماع و حکومتی می‌پردازد که وی را شخصی منزوی در خانه می‌داند. او نقش سمیه را چنان برجسته جلوه می‌دهد تا پاسخی باشد بر افکار نادرست ستمگران. لذا فداکاری سمیه نمودی واقعی در اجتماعی آشفته دارد. آن هم در دوران جنگ جهانی دوم که به زن توجهی خاص نمی‌شد.

سمیه به خاطر شوهرش عاجزانه از پدرش ابوالفضل درخواست کرد که به او کمک کند: «فلما ذهبت تزور أباهما كلمته في ذلك وألحت عليه، وحاول أبوها أن يقنعا بكل سبيل فلم ينجح. قال لها: تعلمين يا بیتی ما كان من شاور. قال له: وما ذنب شجاع في ذلك؟ لقد كان ضد أبيه وفي سبيلكم لقي منه لقي... وطالت المراجعة بينهما. هي تلوح وهو يعتذر» (باکثیر، بی تا: ۲۴۴ و ۲۴۵): سمیه نزد پدرش می‌رود و برای کار شجاع از او خواهش می‌کند. پدرش در برابر اصرار سمیه، خیانت شاور را یادآوری می‌کند و از انجام این کار و دادن یک منصب به شجاع پوزش می‌طلبد. سمیه نیز برای طرفداری از شجاع به پدرش می‌گوید که شجاع در این باره چه گناهی دارد و خیانت شاور چه ارتباطی با وی دارد؟ شجاع با پدرش مخالف بود و از دست او و به خاطر شما متحمل سختی فراوان شد... مراجعه سمیه به پدر طولانی شد و او هر بار اصرار می‌کرد و پدرش عذر می‌خواست.

از سوی دیگر زمانی که مادر شجاع او را به خاطر اینکه در حق پدرش کوتاهی کرده و در صحنه مبارزه او را تنها گذاشته ملامت می‌کرد، باز این سمیه بود که به همسرش دل‌داری می‌داد و به او می‌گفت: «لا تبتنس یا حبیبی، فما لم تبلغ ما تريد کرهت أن نغمس سيفك في دمانهم، فترکت الفریقین لیحکم الله بینهما وهو خير الحاکمین» (باکثیر، بی تا: ۱۵۳): ناراحت نباش محبوب من تو جز خیر کاری نکردی و حقت را در برابر پروردگار و مسلمین ادا نمودی و دو گروه (شاور و هم‌پیمانانش «مری» و اسدالدین) را ترک کردی تا خداوند بینشان حکم کند و به راستی او بهترین حاکمان است.

«فجعلت تبدی له أنھا تشاركه في أماله الغراض. لله قلب سمی! ما أثقل ما ينوء به من الهموم والآلام! ما كان أسعدها بزوجهها، وأسعده بها لولا أبوه! وما كان أسعدهم جميعا لولا هذه الأحوال المضطربة التي تتقلب فيها البلاد!» (باکثیر، بی‌تا: ۱۶۸): سمیه شجاع را در آمالش همراهی می‌کرد. شجاع می‌گفت: به خدا قسم سمیه! این دلواپسی‌ها بسیار بر دوشم سنگینی می‌کند؛ سمیه و شجاع چه خوشبخت بودند اگر که پدر شجاع نبود و همگی بسیار سعادتمند می‌شدند چنان‌چه اوضاع نابسامان جامعه نبود.

سمیه تمام محنت‌های دنیا را بر دوش می‌کشید اما یک لحظه در حق همسرش کوتاهی نمی‌کرد. از این رو: «وكانت سمیه تشعر بما يكابد زوجها فترق له وتحنو عليه، ولكنها لا تنطق بشيء. ولا تدخل فيما بين زوجها وبين أبيه أو أمه، خشية أن تزيد المعنى الذي تصمت من أجله عن مساءلته في خطبه، فيزداد من أجلها أسى على أسى وهما على هم» (باکثیر، بی‌تا: ۱۹۰): زمانی که سمیه احساس کرد شجاع تحمل شنیدن تهمت‌هایی که به پدرش می‌زند را ندارد، با سکوت‌های همیشگی‌اش در سختی‌ها شریک غم‌های او بود؛ از دردها و غصه‌های درونی خویش با شجاع صحبتی نمی‌کرد و سعی می‌کرد در اموری که بین همسرش (شجاع) و بین پدر و مادر او (شاور و زبیده) اتفاق می‌افتد، هیچ‌گونه دخالتی نکند؛ چرا که نمی‌خواست از میزان علاقه همسرش به او کاسته شود و این گذشت فراوان، اندوه شجاع را نسبت به سمیه که در برابر این همه مشکلات او صبوری می‌کند بیشتر می‌کرد. با وجود اینکه سمیه از بیشتر مسائل باخبر بود ولی وقتی می‌دید شوهرش قادر به بازگویی آن نیست: «تخس سمیه بما يحس به زوجها الحبيب فترثي لحاله، وتتألم لما به، ولكنها لا تستطيع أيضاً أن تكاشفه فيما لم يشأ هو أن يكاشفها فيه» (باکثیر، بی‌تا: ۲۳۳): با تمام وجود او را درک می‌کرد و به حالش افسوس می‌خورد و دلش برای او می‌سوخت چرا که سمیه نمی‌توانست در امری که شجاع دوست نداشت او بداند کنجکاوی نماید. چون شجاع از کارهای پدرش پیش همسرش سمیه احساس شرم می‌کرد.

این ایثار سمیه تا آخرین لحظه عمر شجاع نمایان بود و بعد از مرگ شوهرش نیز، باز هم همسری فداکار برای او بود؛ زیرا یک لحظه از یاد شوهرش غافل نبود و به یاد شجاع، پسرش را آموزش می‌داد تا ادامه‌دهنده راه پدرش باشد و عمرش را به پای قد کشیدن پسرش گذاشت تا از او قهرمانی ساخت که نام پدرش را زنده نگه دارد.

سمیه در سیره شجاع نمودی از ننه باران است. ننه باران نیز همسری دلسوز برای شوهرش بود و هیچ‌گاه صحنه از دست دادن شوهرش را فراموش نمی‌کرد. این زن، شوهرش را در جوانی از دست داد، به طوری که «در زمان مرگ حاج تریاک، پسرش «باران» ۱۵ سال بیشتر نداشت، راهزنان کامیون

شوهر او را در سربالائی رازان گرفتند و دست و پا و دهانش را بستند و در جاده رهایش کردند تا اینکه سرما و یخبندان او را از پا درآورد و با وجود آنکه امیدی به زنده ماندنش نبود ننه باران تا آخرین دقیقه پرستاری (حاج تریاک) را به عهده گرفت» (محمود، ۱۳۷۸: ۹۸).

سمیه نیز تا آخرین لحظه به امید زنده ماندن شوهرش بر بستر شجاع ماند و پرستاری‌اش را برعهده گرفت: «وَأَمَّا سَمِيَّةُ فَقَدْ طَفَقَتْ تَمَسِّحُ الدَّمِ عَنْهُ، وَتَسُدُّ جِرْحَهُ بِالْقَطْنِ وَالْحَرْقِ» (باکثیر، بی تا: ۲۹۶): سمیه خون را از بدن شجاع پاک می‌کرد و زخمش را با پنبه و پارچه می‌بست. «فَمَا وَجَدُوا عِنْدَهُ غَيْرَ سَمِيَّةَ وَاقِفَةً عَلَيَّ رَأْسَهُ وَهُوَ طَرِيحُ الْفَرَّاشِ يَبْنُ أَيْنَا خَافِيَا» (باکثیر، بی تا: ۲۹۸): و وقتی که اطرافیان به همراه طبیب بر بالین شجاع آمدند؛ کسی جز سمیه را کنار او ندیدند.

همسر ننه باران، همچون شجاع شوهر سمیه که جان به جان آفرین تسلیم کرد از دنیا رفت و ننه باران بعد از مرگ شوهرش همچنان به یاد او وفادار بود و تمام شب‌های جمعه بر سر مزار او به بهشت آباد می‌رفت (محمود، ۱۳۷۸: ۲۳۶). وی به تربیت پسرش نیز می‌پرداخت تا از او شیرمردی بسازد که نام پدرش را در همیشه تاریخ زنده نگه دارد.

بنابراین سمیه و ننه باران از نگاه ظریف و تیزبینانه دو نویسنده، الگوی تمام‌عیار زن مسلمان و پای‌بند به خانواده هستند. زنانی که از همسر و خانواده‌شان بسیار خرسندند و این مهم در مونولوگ‌های درونی دو شخصیت موج می‌زند و تنها شکایتشان از حکومت ستمگری است که به آنها و شوهرانشان زور می‌گوید. کسانی که دست پلید استعمار کاشانه آنها را ویران نموده است. این زنان صدای صدها زن بی‌گناه را به گوش غاصبان می‌رسانند تا بدانند زن، مایه تکامل خانواده بوده و تا آخرین دقیقه در جهت حمایت از خانواده از پای نمی‌نشیند.

با دقت در زوایای داستان، عشق به همسر در وجود دو نویسنده نیز گره خورده است تا جایی که «باکثیر تجربه ذاتی عشق به همسرش و رنج فراق او را به گونه‌ای در توصیف سمیه و شجاع ترسیم می‌کند که این تشویش‌های نویسنده در قهرمانان داستان تداعی گر می‌شود» (البابکری، بی تا: ۸۱). همان‌گونه که احمد محمود می‌گوید: «من زن خیلی متحملی دارم. یک زن سنتی بسیار متحمل. خیال می‌کنم اگر زن من قدری متجدد می‌بود اصلاً با من سازگار نمی‌شد و با من زندگی نمی‌کرد. زن سنتی متحملی دارم که همه چیز را به راحتی تحمل کرد. من زمانی که به زندان رفتم او بچه‌ها را بزرگ کرد» (آقایی، ۱۳۸۳: ۵۴۷).

بنابراین حوادث داستان و ارتباط با شخصیات آن با روح دو ادیب عجین شده است و آنان در پس بیان مشکلات جامعه، سختی‌های زندگی خویش و تجربیاتشان را نیز بازگو می‌کنند.

۲-۵-۶. مادر دلسوز

در بیشتر آثار ادبی، مادر، نماد بخشش و ایثار است. او مربی دلسوز فرزندان می‌باشد و از این رو باکثیر در رمانش توجه وافری به نقش مادر و جایگاه والایش داشته و امتیاز برجسته آن سادگی و صداقت و از خود گذشتگی است.

باکثیر، زن را صاحب زمان می‌داند و مدافع حقوق زن در برابر جهل و خرافات جاهلی است. وی در برابر کسانی که بیان می‌دارند زن سبب عقب‌ماندگی نظام خانواده است، می‌گوید: زن انسانی جاهل نیست. زن همان مادری است که مرد را تربیت کرده و مادر اولین سنگ‌بنای خیر و خوبی است. باکثیر زن را مایه رشد خانواده می‌داند (نک: الحصینی، ۲۰۱۰: ۲۲۳ و ۲۲۴).

سمیه و ننه باران با تمام رنج‌هایی که به دوش می‌کشیدند، مادرانی دلسوز برای فرزندان‌شان نیز بودند و در بود و نبود شوهرانشان به خوبی از فرزندان‌شان حمایت می‌کردند. هدف این دو زن آن بود که فرزندان ادامه‌دهنده راه پدرانشان باشند و مردانی غیور به جامعه تحویل بدهند و عهدی که با شوهرانشان بسته‌اند را تا پای جان، جامه عمل بپوشانند. در لحظات پایانی عمر شجاع، او از سمیه درباره نام فرزندان‌شان می‌پرسد: «ماذا تريدین أن نسمیه یا سمیه؟ کما تريدین یا حبیبي... (قال لها): ضرغام بن شجاع... آرید ولدا بطلا یجاهد فی سبیل الله» (باکثیر، بی تا: ۳۰۲): شجاع از سمیه می‌خواهد که اگر خداوند به وی فرزند پسری عطا کرد نام او را ضرغام بن شجاع نهد.

او آرزوی داشتن پسری را در سر می‌پروراند که همانند او قهرمانانه در راه نجات اسلام و مسلمانان تلاش کند و سمیه نیز همچون شجاع چنین آرزویی داشت تا بتواند از او یادگاری به جامعه تقدیم کند که نام پدرش را همیشه زنده نگه دارد و مایه افتخار او و پدرش گردد. به طوری که در ادامه رمان، پسرش بزرگ می‌شود و با همان نام پدر، رهبری سپاه مصر را برعهده می‌گیرد: «ذاک ابني یقود جیش مصر، أسدالدین ضرغام یقود جیش التحریر... الله اکبر... انهزم جیش العدو... وانتصر جیش مصر... انتصر العرب وانتصر المسلمون» (باکثیر، بی تا: ۳۰۳): نگاه کنید پسر رهبر سپاه مصر است، اسدالدین ضرغام که ارتش را رهبری می‌کند... الله اکبر... سپاه دشمن شکست خورد... مصر پیروز گشت... عرب و مسلمان پیروز گردیدند.

سمیه به داشتن چنین پسری می‌بالد؛ چراکه آرزوی همسرش به حقیقت مبدل شده بود. او مادری دلسوز برای پسرش بود و او را آن‌گونه پرورش داد که شوهرش آرزو داشت و با وجود نبود پدر، سمیه با فداکاری خویش مانع آن شد که پسر، کمبودی در زندگی احساس نماید.

ننه باران نیز همچون سمیه که چشم‌انتظار فرزندش بود؛ انتظار باران را می‌کشید «کسی در خانه را می‌زند. صدای ننه باران بلند می‌شود. - بارانم اومد. شیر نرم اومد» (محمود، ۱۳۷۸: ۱۷۷). این پیرزن همیشه چشم به راه فرزندش بود تا از جبهه برگردد. او به وجود چنین پسری افتخار می‌کرد و به همه می‌گفت: «به جبهه رفته است... خبر دادن که باران فرمانده یک دسته شیرمرد شده و به این کافرای خدانشناس حمله می‌کند» (محمود، ۱۳۷۸: ۹۸). ننه باران به وجود پسر دلیرش افتخار می‌کند؛ زیرا یادگار پدرش و امید روزهای پیری مادر زحمتکش خویش است.

ننه باران نیز همچون سمیه با وجود فوت همسرش برای پسرش مادری فداکار بود و هیچ‌گاه نگذاشت پسرش احساس کمبود نماید و جانفشانی می‌کرد تا او را به درجه‌ای از کمال و انسانیت برساند و نام پدرش را زنده نگه دارد و روزی در دفاع از میهن همچون پسر سمیه گامی استوار بردارد. در این اثنا باران شهید می‌شود و تمام دلخوشی‌های پیرزن به تاریکی می‌گراید «روزهای پنج‌شنبه که می‌شد یک دسته گل و گیاه برمی‌داشت و می‌رفت سر خاک باران. بالا سر قبر دو بوته میموزا بود و دیر آیشان می‌داد. می‌گفت: منتظرم باران بیاید سیرایشان کند» (محمود، ۱۳۷۸: ۳۱۵).

سمیه و ننه باران هر دو انقلابی‌اند و پر شور و هر دو به دنبال دفاع از دین و میهن خویش در راه خدا می‌باشند. هر دو بغض‌هایی در سینه دارند که گویای استقامتشان برای گرفتن حقوق پایمال شده میهنشان می‌باشد. آنان از زنان فداکار تاریخ‌اند و همسرانی وفادار و مادرانی دلسوز برای خانواده‌اند. هر دو دارای قدرتی وافر می‌باشند. سمیه جوان است و سرشار از انرژی و ننه باران میانسال اما در عین حال پر قدرت و هدفش پایه‌گذاری عدالت است و گویا به دنبال این است که خون شوهر و پسرش پایمال نشود. همان‌گونه که سمیه نیز در دفاع از شوهرش تا لحظه مرگ همسر از پای نمی‌نشیند و در واقع عشق به خانواده و وطن در وجود هر دوی آنها همچون نگینی می‌درخشد و گاه تا سر حد مرگ پیش می‌روند؛ گاه دست به کارهایی می‌زنند که شاید مردان، استقامت انجام آن کارها را نداشته باشند و برای رسیدن به آرمان‌هایشان همچون شیرمردان صحنه‌های نبرد دست به مجاهدت‌هایی می‌زنند که تاریخ گویای رشادت‌های آنهاست.

نتیجه

مقایسه تطبیقی دو شخصیت «سمیه و ننه باران» به عنوان زنان مجاهد در رمان هر دو نویسنده (علی احمد باکثیر و احمد محمود) حاکی از آن است که گویا هر دو نویسنده در بیان شواهد تاریخی بیشتر به بیان مشکلات جامعه و مردم آن دوره می‌پردازند تا به پیروزی‌های کسب شده در این مسیر؛ چراکه هر دو رمان با صحنه جنگ آغاز می‌شود و در واقع هر دو به واقعیت‌ها می‌نگرند و به همین دلیل قبل از اشاره به پیروزی‌های نهایی به مشکلات جنگ و فقر و تنگدستی مردم اشاره می‌کنند؛ چراکه معتقدند در پشت پرده این پیروزی نهایی سختی‌ها و دلاوری‌های مظلومان تاریخ نهفته است. دو نویسنده معاصر عرب و ایران در رمان‌هایشان به اعماق موضوع می‌پردازند تا بگویند این پیروزی به آسانی کسب نشده است؛ بلکه با ایمان به خدا و مجاهدت‌های زنان و مردان با ایمان به دست آمده است.

در لایه‌های داستان، حضور برخی از نقش‌آفرینان که سبب استحکام داستان می‌شود، یعنی حضور زنانی مبارز که اسوه مقاومت‌اند و با ایثارشان خطوط تاریخ را دگرگون می‌کنند و با تحمل سختی‌ها پناهگاه و قوتی برای ادامه راه همسرانشانند به خوبی آشکاراست. این زنان چنان در بطن داستان، درخشیدند که گاهی در مجاهدتشان پا فراتر از مردان مبارز نهاده‌اند؛ زنانی که همسرانی دلسوز برای شوهران و مادرانی فداکار برای فرزندانند و تاریخ گواه این جانفشانی‌های آنان است.

سمیه و ننه باران به عنوان شخصیت‌های زن اصلی در دو رمان که الگوی زنان مصری و ایرانی‌اند، نمونه کامل زنان ایثارگر قلمداد می‌شوند و درس‌نوشت و وقایع جنگ با دلاوری‌های بی‌نظیرشان تأثیری مثبت در راه دفاع از اسلام و میهنشان داشتند؛ هر دو با از خود گذشتگی‌هایشان حق همسری و مادری را در برابر شوهر و فرزندان‌شان به نحو مطلوبی ایفا کردند، هر دو سختی‌ها و رنج‌ها را خود به دوش می‌کشیدند تا سبب آسایش خانواده شوند و با وجود غم و اندوه از دست دادن شوهرانشان همچنان صبورانه ایستادند و فرزندان‌شان را که یادگار همسرانشان بودند با هدف دفاع از اسلام و در راه خدا، پرورش دادند و از آنان قهرمانانی پرافتخار برای سرزمین و پیروزی نهایی‌شان ساختند. این ویژگی‌های مشترک نشان از بردباری و ایثار این دو بانو به معنای تام کلمه است.

کتابنامه

الف. کتاب‌ها

۱. آقایی، احمد (۱۳۸۳)؛ *بیداردلان در آینه (معرفی و نقد آثار احمد محمود)*، چاپ اول، تهران: به نگار.
۲. باکثیر، علی‌احمد (بی‌تا)؛ *سیره شجاع*، مصر: مکتبه مصر.
۳. الباکری، ابوبکر (۱۹۹۹)؛ *روایات علی‌احمد باکثیر التاريخية*، صنعاء: موقع علی‌احمد باکثیر.
۴. البحراوی، سید (بی‌تا)؛ *الأنواع الثرية في الأدب العربي المعاصر أجيال وملاحم*، مدینه منوره: موقع مکتبه المدینه.

۵. بچی، عصام (۲۰۰۰)؛ **مسرح باکثیر الإجتماعي**، الطبعة الأولى، إمارات: الشارقة.
 ۶. الحصيني، عبدالقوي محمد أحمد (۲۰۱۰)؛ **شعر علي أحمد باکثیر الرؤيه والفن**، الطبعة الأولى، بمنف الهيئة العامة.
 ۷. خالد جودة، أحمد (۲۰۰۸)؛ **الصهيونية في أدب علي أحمد باکثیر الأديب والقضية**، القاهرة: الهيئة المصرية.
 ۸. الخطيب، عبدالله (۲۰۰۹)؛ **روايات علي أحمد باکثیر قراءة في الرؤيه والتشكيل**، صنعاء: موقع علي احمد باکثیر.
 ۹. دستغيب، عبدالعلي (۱۳۷۸)؛ **در آينه نقد**، چاپ اول، تهران، انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
 ۱۰. الزبيدي، عبدالحكيم (۲۰۰۴)؛ **اليهود في مسرحيات علي أحمد باکثیر**، حقوق النشر الالكتروني، ناشري.
 ۱۱. ستوده، هدايت الله (۱۳۷۸)؛ **جامعه‌شناسی در ادبيات فارسی**، تهران: انتشارات آواي نور.
 ۱۲. عبدالواحد، مصطفى (۱۹۹۲)؛ **من سمات الأدب الإسلامي**، مكة المكرمة: رابطة العالم الإسلامي.
 ۱۳. عبود، شلتاغ (۱۹۹۲)؛ **الملاحم العامه لنظريه الأدب الإسلامي**، الطبعة الأولى، دمشق: دارالمعرفة.
 ۱۴. علي صبح، علي و همكاران (۱۹۹۲)؛ **الأدب الإسلامي المفهوم والقضيته**، الطبعة الأولى، بيروت: دارالجيل.
 ۱۵. غزاي عمران، سعدي (۲۰۱۱ م)؛ **كتاب معاصرون (من أعلام النشر العربي المعاصر، حياتهم، أساليبهم، ونماذج من آثارهم)**، الطبعة الأولى، بيروت: دارالكاتب العربي.
 ۱۶. فرجاد، محمد حسين (بی تا)؛ **مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی و سیر تحول و تکامل جامعه**، چاپ اول، تهران: انتشارات بوعلی.
 ۱۷. کادن، جی. ال (۱۳۸۰)؛ **فرهنگ ادبيات و نقد**، ترجمه: کاظم فروزمنند، چاپ اول، تهران: نشر شادگان.
 ۱۸. کار، مهرانگيز (۱۳۷۸)؛ **رفع تبعيض از زنان**، چاپ اول، تهران: نشر قطره.
 ۱۹. کاميل، زوبرت. ب (۱۹۹۶)؛ **أعلام الأدب العربي المعاصر (سير و سير ذاتية)**، ج ۱، الطبعة الأولى، بيروت: مركز الدراسات للعالم العربي المعاصر، جامعه القديس يوسف.
 ۲۰. محمد المعتب، فيصل احمد (۲۰۰۳)؛ **النقد الاجتماعي في الشعر العربي الحدائي**، مكة المكرمة: جامعة أم القرى.
 ۲۱. محمود، احمد (۱۳۸۴)؛ **ديدار با احمد محمود**، چاپ اول، تهران: معين.
 ۲۲. ----- (۱۳۷۸)؛ **زمین سوخته**، چاپ سوم، تهران: معين.
 ۲۳. نجم عراقی، منیژه و همکاران (۱۳۸۲)؛ **زنان و ادبيات (سلسله پژوهش‌های نظری درباره مسائل زنان)**، چاپ اول، تهران: چشمه.
 ۲۴. ولك، رنه (۱۳۷۳)؛ **نظریه ادبيات**، ترجمه: پرویز مهاجر و ضياء موحد محمدی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگي.
 ۲۵. وهبة، مجدي (۱۹۷۴)؛ **معجم المصطلحات الادبية**، بيروت: مكتبة لبنان.
- ب. مجله‌ها**
۲۶. امیری خراسانی، احمد (۱۳۸۹)؛ «مؤلفه‌های پایداری در سیمای شخصیت‌های رمان دفاع مقدس»، **نشریه ادبيات پایداری**، دانشکده ادبیات و علوم انسانی کرمان، صص ۳۱-۴۴.

۲۷. بصیری، محمد صادق (۱۳۸۴)؛ طرح و توضیح چند سؤال درباره مبانی ادبیات پایداری، نامه پایداری (مجموعه مقالات اولین کنگره ادبیات پایداری، صص ۸۹-۹۷).

۲۸. روشنفکر، کبری و معصومه نعمتی (۱۳۸۹)؛ «مبانی نقد اجتماعی در ادبیات» دانشنامه علوم اجتماعی، دانشگاه تربیت مدرس تهران، صص ۱۶۷-۱۴۵.

۲۹. عسکری حسنگلو، عسکر (۱۳۸۶)؛ «سیر نظریه‌های جامعه‌شناختی ادبیات» مجله ادب پژوهی، دانشگاه گیلان، صص ۶۴-۴۴.

ج. سایت‌های اینترنتی

۳۰. الفرطوسی، عبدالهادی، «تطور المناهج الاجتماعية في النقد الأدبي»، ۲۰۰۷. www.alnoor.se.

دراسة تطبیقیة حول النقد الإجماعی للمرأة فی رواية علی أحمد باکثیر و أحمد محمود*

سیدة اکرم رخشنده‌نیا

أستاذة مساعدة فی قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة کیلان

سید اسماعیل حسینی أجداد

أستاذ مساعد فی قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة کیلان

سهیلا گیاه‌بان

طالبة ماجستير فی اللغة العربية، جامعة کیلان

الملخص

دور المرأة فی المجتمعات البشرية من البداية حتى الآن أمریعتنی به ولا ینکر والنساء جنباً علی جنب الرجال وعلاوة علی دورهن فی تربية أجيال المستقبل هن حضور نشیط فی المجالات الإجماعية.

فی هذا المقال ندرس دراسة مقارنة فی روايتين معاصرتین یعنی سیره شجاع لعلی أحمد باکثیر، الأديب اليميني المعاصر وزمین سوخته لأحمد محمود الكاتب الإيراني المشهور مصوراً إحدى مظاهر النقد الإجماعي فی المجتمع یعنی قضية المرأة وخاصة مجاهدات ومكافحاتهن فی أوضاع المجتمع الصعبة والحربية مستفيداً عن الشخصيتين الرئيسيتين وهما «سُمیة و ننه باران».

والحاصل أننا شاهدنا الإشتراكات المختلفة بین الشخصيتين الرئيسيتين؛ بحيث كلاهما قدوتان للمرأة الفدائية وعلاوة علی دورهما كأمّ متعاطفة وزوجة فدائية فی المجالات الإجماعية أيضاً هما إمرأتان مجاهدتان ومقاومتان وتطلبان العدالة والمنتقمتان عن الأعداء.

الكلمات الدلّيلية: النقد الإجماعي، المرأة، علی أحمد باکثیر، سیره شجاع، أحمد محمود، زمین سوخته.

